

بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های شهر تبریز

حسین میرزایی (استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسندهٔ مسؤول)

hmirzaei@um.ac.ir

توکل آقایی هیر (استادیار جمعیت‌شناسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)

t.aghayari@tabrizu.ac.ir

مهناز کاتبی (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران)

mahnazkatebi@yahoo.com

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های شهر تبریز می‌پردازد. روش تحقیق پیمایشی و جامعه آماری پژوهش کلیهٔ زنان متأهل شهر تبریز است که با استفاده از فرمول کوکران ۳۸۴ نفر انتخاب و روش نمونه‌گیری طبقه‌ای مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. ابزار تحقیق پرسش‌نامه و از نرم‌افزار SPSS برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شده است. نتایج نشان داده است که بین متغیرهای میزان تحصیلات زنان، میزان تحصیلات مردان، درآمد زنان و درآمد مردان با ساختار قدرت در خانواده در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ رابطهٔ معناداری وجود دارد. همچنین، متغیرهای تعداد سال‌های زندگی مشترک، تعداد افراد خانواده و فاصلهٔ سنی زوجین به صورت معکوس، رابطهٔ معناداری با جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده دارند. نتایج رگرسیون نیز نشان داده است که از بین متغیرهای مستقل، سه متغیر تحصیلات مردان، وضعیت اشتغال زنان و میزان درآمد مردان مهم‌ترین تبیین‌کننده‌های دموکراتیک‌تر شدن ساختار قدرت خانواده هستند.

کلیدواژه‌ها: ساختار قدرت، زنان، تحصیلات، شغل، درآمد.

۱. مقدمه

قدرت، متغیر اجتماعی مهمی است که در بررسی هر ساختار و نهاد اجتماعی مورد توجه است. در نهاد خانواده نیز چگونگی توزیع قدرت و نحوهٔ اعمال قدرت در شکل‌گیری و رشد شخصیت افراد،

1. power

اجتماعی شدن فرزندان، عزت نفس، انسجام، احساس رضایت، خوشبختی و حتی احساس بیگانگی و تنهایی اثرگذار است (سایینی^۱، ۱۹۹۵، به نقل از مهدوی و صبور، ۱۳۸۲).

موضوع این است که قدرت در خانواده توسط چه کسی و چگونه اعمال می شود؟ چه عواملی در افزایش یا کاهش قدرت زن و شوهر در خانواده مؤثرند؟ به طور کلی، روابط بین زن و شوهر را در چهار وجه: تصمیم‌گیری از نوع تشریک مساعی زن و شوهر در حل مسائل، حوزه استقلال هر یک از زن و شوهر در تصمیم‌گیری، حاکمیت زن و حاکمیت شوهر تقسیم کرده‌اند (بلاد^۲، ۱۹۶۹، به نقل از یزدی و حسینی، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

در خانواده گسترده گذشته، مردان منابع بیشتری چون شغل و درآمد را در اختیار داشتند؛ لذا قدرت یکسویه بیشتری از سوی آن‌ها در خانه اعمال می شد؛ اما با تغییرات گسترده در جامعه مدرن، خانواده نیز دچار دگرگونی‌های عمیقی شده است. یکی از این تغییرات، کنش متقابل میان زن و شوهر و تغییر در مفهوم نقش است. دگرگونی‌های اجتماعی، تحول در الگوهای زندگی جوامع شهری و ورود زنان به اجتماع موجب تغییر و تحول در نگرش افراد در توزیع نقش‌ها و به تبع آن، توزیع قدرت در خانواده شده است (سایینی، ۱۹۹۵، به نقل از حسینیان، کرمی و امینی ۱۳۹۱: ۵۹۱).

توزیع قدرت در خانواده موضوعی مهم در روابط خانوادگی است و افراد صاحب قدرت در خانواده امکان نظارت بر دیگر اعضای خانواده را نیز دارا هستند. فرد قدرتمند قادر است در مواردی که تصمیم‌گیری‌های مهمی در خانواده رخ می‌دهد، با اتکا به منابع قدرت در دسترس، بیشتر بر روند اتخاذ تصمیم نهایی تأثیر گذارد و دیگری را وادار به قبول تصمیمات خود کند.

در الگوهای سنتی، قوانین مشخصی در مورد وظایف زن و مرد و انجام فعالیت‌های مربوط به زندگی زناشویی وجود داشت و در واقع، از پیش تعیین شده بود؛ ولی افزایش ضریب نفوذ سواد بین افراد به‌ویژه زنان، ورود زنان به اجتماع و داشتن مشارکت و کنترل بر منافع اقتصادی خانواده، از جمله

1. Sabini

2. Blood

عواملی هستند که الگوهای سستی را تحت تأثیر قرار داده و بر تغییر ساختار خانواده و نحوه توزیع قدرت در آن تأثیر بسیار داشته‌اند (حسینیان و کرمی، ۱۳۹۱: ۵۹۱).

در ایران نیز با آغاز فرآیند نوسازی، گسترش شهرنشینی، همگانی‌شدن آموزش افزایش سطح تحصیلات، رشد ارتباطات اجتماعی و به دنبال آن آشنایی با تحولات ساختاری در سایر جوامع، خانواده ایرانی هم دستخوش تغییرات شده است. تا چند دهه قبل، شکل مسلط خانواده در ایران، خانواده گسترده تابع سنت و مذهب بود که ریاست اصلی آن در اختیار پدر بود و در ساختار سلسله-مراتبی قدرت، شوهر یا پدر خانواده در رأس هرم قرار می‌گرفت (قندهار، ۱۳۸۲، به نقل از حسینیان، کرمی و امینی، ۱۳۹۱: ۵۹۱).

«از مهم‌ترین تغییرات ایجادشده می‌توان فراهم‌شدن امکانات بیشتر برای آموزش، تحصیل و ورود زنان به بازار کار را نام برد که از تأثیرات آن می‌توان به دگرگونی در ساختار قدرت خانواده و مهم-ترین جنبه آن؛ یعنی دگرگونی در نقش زنان اشاره کرد. این‌که این دگرگونی الزاماً باعث بهبود موقعیت آن‌ها در خانواده یا افزایش اقتدارشان شده، مورد شک و تردید است؛ زیرا اگر در مورد نقش مرد در خانواده (خانواده در زمان کنونی) می‌توان از کاهش اقتدار مرد بحث کرد، نمی‌توان به همان قیاس نیز هرچند که بسیاری ادعا می‌کنند از افزایش اقتدار زن در خانواده و مدرسالاری به جای پدرسالاری نام برد» (اعزازی، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

اما آیا دگرگونی در نقش زنان و پیامدهای آن در همه جوامع یکسان است؟ آیا بافت فرهنگی جامعه این قابلیت را برای زنان فراهم آورده است تا با دراختیارداشتن منابعی؛ چون تحصیلات، شغل و درآمد، در ساختار قدرت خانواده جایگاه مناسبی را برای خود پیدا کنند؟ با توجه به مطالب بیان‌شده، بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های شهر تبریز از دیدگاه زنان به‌عنوان موضوع این مقاله انتخاب شده است. درحقیقت، مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال اصلی است که الگوی توزیع قدرت در خانواده‌های تبریزی چگونه است و کدام یک از متغیرهای پایگاه اقتصادی-اجتماعی زن و مرد در خانواده می‌تواند بر جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده تأثیرگذار باشد؟

۲. مبانی نظری

جامعه‌شناسان «قدرت» را رابطه اجتماعی می‌دانند که فرد را در موقعیتی قرار می‌دهد که می‌تواند خواست خود را علی‌رغم هر مقاومتی اعمال کند؛ به طور مثال قدرت از نظر وبر^۱ عبارت است از: «امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار دیگران».

از جمله عوامل توانایی کنترل دیگران و داشتن قدرت، داشتن منابع قدرت؛ به‌عنوان مثال پول است. در اکثر خانواده‌ها این پدر و مادر خانواده هستند که منابع قدرت را کنترل می‌کنند و بر اساس آن سه نوع قدرت در خانواده‌ها می‌تواند شکل گیرد: هرج‌ومرج^۲، قدرت متقارن^۳ و قدرت مکمل^۴ (هانسون^۵، ۲۰۰۱).

این مسأله که توزیع قدرت در درون خانواده و میزان برخورداری هر یک از زوجین و فرزندان از آن چگونه است و الگوهای تصمیم‌گیری (حاکمیت پدر، حاکمیت مادر) به چه صورت است، ساخت قدرت در خانواده را مشخص می‌کند (سیدانیوس و پنا، ۲۰۰۲: ۵). ساخت تصمیم‌گیری در خانواده را در سه مقوله دسته‌بندی کرده‌اند: ۱- خانواده‌هایی که در آنها پدر بیشترین قدرت تصمیم‌گیری را داراست. ۲- خانواده‌هایی که در آنها مادر بیشترین قدرت تصمیم‌گیری را داراست. ۳- خانواده‌هایی که در آنها قدرت تصمیم‌گیری به طور یکسان بین پدر و مادر تقسیم شده است. بر اساس نحوه تصمیم‌گیری در خانواده می‌توان تصمیم‌گیری در خانواده را به اقتدارگرایانه و دموکراتیک تقسیم‌بندی کرد و آن را به صورت طیفی در نظر گرفت که در یک سر آن (نقطه صد) خانواده‌هایی قرار دارند که قدرت تصمیم‌گیری در آنها به طور یکسان بین پدر و مادر تقسیم شده است و ما شاهد الگوی مشارکتی هستیم و در سر دیگر آن (نقطه صفر)، خانواده‌هایی قرار دارند که بیشترین قدرت تصمیم‌گیری به صورت نابرابرانه در قالب سلطه شوهر یا زن قرار دارد.

-
1. Weber
 2. Chaos
 3. Symmetric power
 4. Supplements Power
 5. Hanson

بات، بادر و منکن (۲۰۰۳) معتقدند «خانواده‌هایی که در آن‌ها زن و شوهر از سهم یکسانی از قدرت برخوردارند، خانواده‌های برابر یا متعادل از حیث توزیع قدرت‌اند و بنابراین، کمتر پدرسالارند و خانواده‌هایی که در آن‌ها میزان برخورداری زن و شوهر از قدرت یکسان نیست یا همان خانواده‌های نابرابر و نامتعادل از حیث توزیع قدرت، سطوح بالایی از پدرسالاری را تجربه خواهند کرد».

حال باید دید چه عواملی بر توزیع قدرت در خانواده مؤثر است و منابع قدرت کدام‌اند؟

اولین نظریه ارائه‌شده در تبیین این موضوع که تحقیقات بسیاری بر پایه آن انجام شده است، نظریه منابع^۱ است. درحقیقت، طرح مباحث نظری در مورد ساختار قدرت در خانواده تقریباً به دهه ۱۹۶۰ میلادی باز می‌گردد که بلاد و ولف^۲ اولین نظریه در این زمینه را با عنوان «نظریه منابع» ارائه دادند. این نظریه بر اساس رهیافت مبادله، توزیع قدرت بین زن و شوهر را در تصمیم‌گیری‌ها تبیین می‌کند. اصطلاح «منابع» به‌طور کلی، بر پایه این فرض قرار دارد که هرچه منابع باارزشی که شخص برای ازدواج فراهم می‌کند، بیشتر باشد، در خانواده از قدرت بیشتری نیز برخوردار است (استراوس و یودانیس^۳، ۱۹۹۵: ۴۳۷).

بلاد و ولف در مطالعه خود دریافته‌اند که قدرت شوهر در خانواده، عموماً با افزایش سطح تحصیلات، درآمد و منزلت شغلی او افزایش می‌یابد؛ بنابراین متغیرهای یادشده به‌عنوان منابعی که مردان می‌توانند از آن‌ها در جهت کسب قدرت بیشتر در روابط خانوادگی استفاده کنند، تعریف شد. قدرت معمولاً از طریق فرآیند تصمیم‌گیری، اندازه‌گیری می‌شود. براساس این نظریه، سطح تحصیلات، درآمد، پایگاه شغلی، سن، در طول مدت ازدواج از متغیرهایی هستند که بر روی توزیع قدرت در خانواده تأثیر می‌گذارند (بلاد و ولف، ۱۹۶۹، به نقل از عنایت و دسترنج، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

البته پژوهش‌هایی وجود دارد که نتایج متفاوتی با این نظریه و تحقیقات ذکرشده در بخش پیشینه تجربی دارند؛ به‌طور مثال رادمن به پژوهش‌های در یونان و یوگسلاوی اشاره می‌کند که نشان داده‌اند با افزایش درآمد، تحصیلات و پایگاه شغلی شوهر میزان قدرت وی در خانواده کاهش

-
1. Resource theory
 - 2 Blood and Wolf
 3. Straus & Yodanis

می‌یابد (رادمن^۱، ۱۹۶۷: ۳۲۰)؛ به معنای دیگر در این جوامع، در خانواده‌هایی که مردان از نظر سطح تحصیلات و پایگاه شغلی از مرتبه بالاتری برخوردار بودند، تعدیلی در هنجارهای مردسالارانه^۲ مشاهده شد، این اختلاف مشاهده شده در نتایج تحقیقات، باعث مطالعات بیشتری شد. رادمن با مقایسه نتایج به دست آمده در کشورهای مختلف، درباره نظریه منابع به این نتیجه رسید که آنچه باعث توازن قدرت زناشویی می‌شود، علاوه بر منابع، انتظارات فرهنگی یا خرده فرهنگی جامعه در مورد توزیع قدرت است. او با نتایج به دست آمده، تئوری منابع را در زمینه فرهنگی ارایه کرد.

نظریه تفکیک نقش‌ها: پارسونز^۳ با بررسی خانواده هسته‌ای در قرن بیستم معتقد است که ساختار خانواده، حاصل تمایزپذیری و تفکیک در دو محور «سلسله مراتب قدرت» و «نقش‌های ابزاری در مقابل نقش‌های احساسی-عاطفی» است. از نظر وی تفاوت نقش زن و شوهر در خانواده ناشی از تفاوت‌های زیستی آن‌ها است. نقش مرد، ابزاری و نقش زن، احساسی-عاطفی «بیانگر» است (آهلاندر و باهر^۴، ۱۹۵۵ به نقل از مهدی‌زاده و صالحی، ۱۳۸۶: ۱۷۶). زنان بنابر وضعیت بیولوژیک خود در تولید مثل، غریزه پرورش دیگران را دارند که این غریزه آنها را برای ایفای نقش پراحساس در خانواده هسته‌ای کاملاً شایسته می‌سازد. نظریه پردازانی که قایل به تفکیک نقش در خانواده‌اند، معتقدند که تقسیم نقش در خانواده مبتنی بر جنسیت بوده و هر یک از زوجین متناسب با ویژگی‌های جنسیتی خود، وظایف و مسؤولیت‌های خاصی را بر عهده دارند. زنان با توجه به این ویژگی‌ها، عهده‌دار نقش همسری و مادری بوده و وظیفه حمایت عاطفی از خانواده را دارند، در حالی که مردان به علت توانایی‌های جسمی خود باید عهده‌دار تأمین معاش و امور اقتصادی خانواده باشند و از آنجا که قدرت مالی در دست مردان است، از قدرت تصمیم‌گیری در خانواده برخوردار خواهند بود. از نظر پارسونز و سایر کارکردگراها، خانواده زمانی دارای کارکرد مؤثر است که نوعی تقسیم کار جنسیتی در آن برقرار باشد تا نقش زن و مرد متفاوت از یکدیگر ایفا شود (مهدی‌زاده و صالحی، ۱۳۸۶: ۱۷۶).

1. Rodman
2. mencyracy
3. Parsons
4. Ahlander & Bahr

دیدگاه فمینیستی^۱: براساس نظریه زنان جامعه در موقعیت نابرابری نسبت به مردان واقع شده‌اند. زنان نسبت به مردان دسترسی کمتری به منابع مالی، پایگاه اجتماعی، قدرت و فرصت‌هایی برای خودشکوفایی در مکان اجتماعی دارند و این نابرابری، نتیجه سازمان‌دهی جامعه است، نه اینکه منشأ بیولوژیکی یا تفاوت‌های شخصیتی بین زنان و مردان داشته باشد. در حوزه خانواده نیز فمینیست‌ها معتقدند که اساس خانواده به سوی برابری و تقارن نرفته است. از این رو، خانواده مکان نابرابری است، جایی که زنان مطیع هستند و نقش‌های آن‌ها از پیش تعیین شده است. فمینیست‌ها بر این باورند که دو ساختار بسته از تابعیت و فرمان‌برداری زنان در خانواده وجود دارد. این دو ساختار گرایش‌های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده، آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع‌بودن زن می‌شود (ابوت و والاس^۲، ۱۹۹۳، به نقل از یزدی و حسینی، ۱۳۸۷: ۱۶۱). نقطه عزیمت این دیدگاه در این است که معتقدند چگونگی توزیع منابع مالی در خانواده بستگی به روابط قدرت بین زن و شوهر دارد و روابط قدرت به این امر برمی‌گردد که چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد که چگونه و کجا پول خانواده صرف شود؟ (مهدوی و صبوری، ۱۳۸۲: ۳۷)

نظریه مبادله: از دیدگاه‌های مهم دیگر در جامعه‌شناسی که به موضوع قدرت توجه دارد «رهیافت مبادله» است. اساس این نظریه بر این است که نابرابری در منابع تولید باعث تمایز و تفاوت در قدرت در بین کنشگران می‌شود. مهم‌ترین اثری که در این زمینه از این تئوری ارایه شده است، کتاب *مبادله و قدرت در زندگی اجتماعی* نوشته پیتربلا است. بلا همانند هومنز ماهیت قدرت و ریشه آن را در ارایه خدمات ارزشمند یک‌طرفه می‌داند، به طوری که نتیجه این مبادله عدم توازن است.

نظریه سرمایه اجتماعی: نظریه‌پردازان سرمایه اجتماعی معتقدند افراد دارای توانایی‌ها و استعدادها متفاوتی هستند که هر کدام یک منبع به حساب می‌آیند. سرمایه‌ها قابل تبدیل به همدیگر هستند. کار انواع سرمایه‌ها این است که جایگاه کنشگر را در جامعه و فضای اجتماعی تعیین کنند. بر اساس نظریه «بورديو^۳» سرمایه اقتصادی از انواع خیلی مهم و بنیادی سرمایه است. از نظر وی، سرمایه اقتصادی از تمام

-
1. Feminism
 2. Abbot & Wallace
 3. Bourdieu

انواع سرمایه‌ها مهم‌تر است و در واقع، شکل مسلط و برتر است. یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های سرمایه فرهنگی، دانش یا به عبارت دیگر، تحصیلات است. افرادی که تحصیلات عالی دارند، می‌توانند با استفاده از آن و با سرمایه اقتصادی شبکه روابط اجتماعی خانواده، به موقعیت‌های اجتماعی بالاتر دست یافته و از موقعیت و قدرت خود، برای افزایش سرمایه اقتصادی و اجتماعی استفاده کنند و در نتیجه، طبقه اجتماعی خود را باز تولید می‌کنند. پس می‌توان گفت سرمایه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با یکدیگر رابطه مثبت و جایگزینی دارند که هر یک موجب دستیابی به دیگری می‌شود. در مجموع، نظریه سرمایه‌های اجتماعی موافق با تحصیلات زن است؛ چون با بالا رفتن سرمایه فرهنگی (مدرک زن) سرمایه اقتصادی (درآمد) نیز بالا می‌رود و با بالا رفتن هر دوی این‌ها با توجه به تأثیرگذاری سرمایه‌ها بر روی همدیگر، سرمایه اجتماعی (مناسبات دوستی و همکاری) بهتری در خانواده ایجاد می‌شود (مهدوی و هاشمی، ۱۳۸۹: ۶۳). در حقیقت، سرمایه، منابع عمومیت یافته‌ای است که می‌تواند به شکل پولی یا غیرپولی و نیز ملموس یا غیرملموس وجود داشته باشد (علی بابایی و باینگانی، ۱۳۹۰: ۲۲).

فقدان سواد (سرمایه فرهنگی) در زندگی اکثر زنان، نقش مهمی دارد زنان بی‌سواد نسبت به زنان تحصیل کرده بیشتر لطمه می‌بینند و نمی‌توانند ازدواجشان را به هم بزنند (طلاق بگیرند) و قادر به پیدا کردن حمایتی خارج از چارچوب خانواده خود نیستند و به این خاطر اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهند. پاگلو^۱ استدلال می‌کند که زنان با سطح سواد کمتر، در خانواده منزوی‌تر هستند و از کسانی که به آنها بی‌توجهی می‌کنند (شریک زندگیشان) دوری می‌کنند، آنها اغلب آزادی عمل ندارند و چون فاقد درآمد، حمایت اجتماعی و شغل هستند، قادر به طلاق و ترک خانواده نبوده و به اجبار به تجاوز جنسی (مقاربت بدون رضایت زن) شریک زندگی خود تن در می‌دهند و این موضوع به وضعیت اسفناک آنها می‌افزاید (تی شسین^۲، ۲۰۰۱: ۲).

به نظر مالهورا^۳ در زنان ابعاد اعمال قدرت عبارت‌اند از: ۱- بعد اقتصادی - اجتماعی که شامل سهم اقتصادی زنان در خانواده، میزان دسترسی به منابع اقتصادی - اجتماعی و مالکیت وسایل بارزش تولیدی و غیرتولیدی می‌شود. ۲- بعد خانوادگی که دربرگیرنده مشارکت و سهم زنان در تصمیم-

1. Pagelow

2. Tshesane

3. Malhotra

گیری‌های مربوط به خانواده است که با افزایش عزت نفس، قدرت چانه‌زنی و کنترل بر منابع و استقلال آن‌ها، بیشتر می‌شود. ۳- بعد روان‌شناختی؛ شامل آگاهی جنسیتی زنان از حقوق خویش و توانایی مقابله با مخاطرات زندگی است. افزایش این آگاهی منجر به اعتماد به نفس، آزادی در انتخاب و توانایی مقابله با مشکلات خواهد شد. وی با استفاده از این سه بعد به شش دسته شاخص توجه کرد: ۱. سهم‌شدن در درآمد خانواده ۲. دسترسی به منابع ۳. مالکیت وسایل باارزش ۴. شرکت در تصمیم‌گیری‌ها ۵. آگاهی جنسیتی ۶. ظرفیت مواجهه با خطرات (مهدی‌زاده و صالحی، ۱۳۸۶: ۱۷۳).

۲. ۱. پیشینه پژوهش

نتایج پژوهش منصوریان و قادری (۱۳۷۴) نشان داد که تصمیم‌گیری در خانواده بیشتر تحت تأثیر تحصیلات زن و شوهر و منزلت شغلی شوهر و محل تولد زن است و هرچه بر میزان تحصیلات زن و شوهر افزوده شود، قدرت و نقش زنان در تصمیم‌گیری‌ها نیز بیشتر شده و این باعث بیشتر شدن مشارکت مردان در انجام امور خانه می‌شود؛ به بیان دیگر، افزایش تحصیلات زنان تأثیری مثبت بر تعدیل ساخت مردسالارانه قدرت دارد.

مهدوی و صبور (۱۳۸۲) با ترکیب سه وجه از ساختار توزیع قدرت در خانواده؛ یعنی وجوه تقارن رابطه، حوزه قدرت و نحوه برخورد زن و شوهر، میزان دموکراتیک و غیردموکراتیک بودن توزیع قدرت در خانواده را در شهر تهران مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که عواملی نظیر سطح تحصیلات، اشتغال زنان و مشارکت زن در انتخاب همسر باعث دموکراتیک‌تر شدن خانواده‌ها می‌شود و متغیرهایی نظیر تصور فرمانبرداری زن از نقش خود و تصور اقتدارگرایی شوهر، موجب ضعف ساختار دموکراتیک خانواده می‌شود.

نتایج پژوهش گروسی (۱۳۸۷) بیانگر این مطلب است که گرچه زنان با دسترسی به منابعی نظیر تحصیلات، اشتغال و درآمد، موقعیت خود را در ساختار قدرت خانوادگی بهبود می‌بخشند و میان میزان دسترسی زنان به منابع، نوع باورها و شناخت آن‌ها از توانایی‌های زنان و مردان، رابطه‌ای معنادار وجود دارد؛ اما در مجموع، ساختار قدرت خانوادگی به نفع مردان است.

یافته‌های پژوهش عنایت (۱۳۷۶) نشان داد که میان تحصیلات مرد و درآمد مرد با همکاری آنها در امور مربوط به خانه رابطه‌ای وجود ندارد؛ اما تحصیلات زنان عامل مؤثری در مشارکت مردان در امور خانه هستند و در امور خانه با زنان شاغل، بیش از زنان خانه‌دار همکاری می‌شود. در پژوهش دیگری که عنایت با دسترنج در سال (۱۳۸۸) در شهرستان لار انجام داد نتایج تحقیقات خود در شهر شیراز را در مورد رابطه متغیر تحصیلات زنان با ساختار قدرت تأیید کرد؛ به این صورت که میزان تحصیلات زنان رابطه‌ای معنادار با قدرت دارد و زنان با تحصیلات در تصمیم‌گیری‌های خانواده مشارکت و نقش بیشتری داشته‌اند.

بلاد و ولف (۱۹۶۰) در شهر دیترویت، با تفکیک هشت حوزه تصمیم‌گیری، به بررسی تصمیم‌گیرنده نهایی در امور خانوادگی پرداختند. فرض آنها این بود که به موازات افزایش منابعی که مردان در اختیار دارند، قدرتشان نیز در خانه افزایش می‌یابد و چون مردان معمولاً منابع بیشتری را کنترل می‌کنند، در خانواده نیز از قدرت بیشتری برخوردارند. نتایج حاصل این فرضیه را تأیید کرد که هر چه مرد از پایگاه شغلی، میزان درآمد، سطح تحصیلات برخوردار باشد، در خانواده نیز از قدرت بیشتری برخوردار است. نتایج مربوط به زنان هم نشان داد که اشتغال آنها سبب افزایش قدرت آنها در مقایسه با زنان غیر شاغل می‌شود.

یافته‌های آندره میشل در سال (۱۹۶۶) نشان داد که کار رایگان زنان در خانه (کار بدون درآمد) باعث افزایش اقتدار زنان در خانه نمی‌شود؛ اما با افزایش تخصص زنان شاغل، موفقیت آنها در توازن قدرت در بین زوجها بهتر می‌شود و در این میان سطح درآمد زن در مقایسه با درآمد مرد، عاملی تعیین‌کننده‌تر بود (به نقل از سگالن، ۱۳۸۸).

۲.۲. جمع‌بندی نظری

نظریه مورد تأکید در این پژوهش نظریه منابع است که به نوعی نظریه سرمایه را نیز در بر می‌گیرد. بر اساس نظریه منابع هر چقدر شخص (در محیط خانواده) منابع باارزش بیشتری در اختیار

داشته باشد، از قدرت و نفوذ بیشتری نیز برخوردار است و از آنجا که در عموم خانواده‌ها سطح تحصیلات و درآمد مرد بیشتر است؛ از این رو، قدرت و نفوذ شوهر نیز بیشتر است و این قدرت، خود را در تصمیم‌گیری‌های امور خانواده نشان می‌دهد و در این وضعیت ساختار قدرت در خانواده وجه اقتدارگرایانه به خود می‌گیرد و مدیریت مشارکتی رنگ می‌بازد. مطابق نظریه سرمایه اجتماعی امکان تأثیرگذاری سرمایه‌های مختلف بر روی هم و امکان تبدیل سرمایه‌ها به همدیگر نیز وجود دارد؛ بر این اساس، سرمایه فرهنگی (تحصیلات زن و مرد) و سرمایه اقتصادی (اشتغال، درآمد و استقلال مالی زن) می‌تواند بر روی سرمایه اجتماعی (روابط قدرت در خانواده و مناسبات دوستی و همکاری) تأثیرگذار باشد. چنان‌که با افزایش تحصیلات مرد و به‌ویژه زن، اشتغال و درآمد سرمایه اجتماعی آن‌ها (به‌خصوص زنان) افزایش یابد و در نتیجه امکان دخالت بیشتری در تصمیم‌گیری‌های مهم خانوادگی داشته باشند، این امر خود سبب می‌شود ساختار قدرت در خانواده وجه دموکراتیک‌تری بیابد. چنان‌که در پیشینه تجربی تحقیق نیز ذکر شد، در اکثر تحقیقات مربوط، بر نقش مثبت تحصیلات زن و مرد، اشتغال و به‌ویژه اشتغال زن، درآمد و استقلال مالی زن بر ساختار قدرت در خانواده تأکید شده است.

۲.۳. فرضیه‌های تحقیق

- با افزایش تحصیلات زنان، جایگاه آن‌ها در ساختار قدرت خانواده بهبود می‌یابد.
- با افزایش تحصیلات مرد خانواده، جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده بهبود می‌یابد.
- با افزایش فاصله سنی زوجین، جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده تنزل می‌یابد.
- با افزایش تعداد افراد خانواده، جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده تنزل می‌یابد.
- با افزایش تعداد سال‌های زندگی مشترک، جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده تنزل می‌یابد.
- افزایش میزان درآمد زنان، باعث بهتر شدن جایگاه آن‌ها در ساختار قدرت خانواده می‌شود.
- افزایش میزان درآمد شوهر، باعث بهتر شدن جایگاه زن در ساختار قدرت خانواده می‌شود.

- جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده بر حسب وضعیت اشتغال آنها، به شکل معناداری متفاوت است.
- جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده بر حسب نوع شغل همسران آنها متفاوت است.

۳. روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع کاربردی و پیمایشی است و داده‌ها از طریق پرسشنامه گردآوری شده است. اطلاعات مورد نیاز در نیمه اول سال ۱۳۹۲ جمع‌آوری شده و جامعه آماری مورد نظر شامل کلیه زنان شهر تبریز است که بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۸۵، ۳۷۸۴۶۰ نفر بوده که ۳۸۴ نفر با استفاده از فرمول کوکران به عنوان نمونه تعیین شده‌اند. واحد تحلیل پژوهش فرد، روش نمونه‌گیری طبقه‌ای و از ۸ منطقه شهرداری انتخاب شده‌اند. از هر منطقه به اندازه نسبت جمعیت زنان آن منطقه در کل جامعه آماری، یک نمونه در نظر گرفته شد.

• تعریف مفاهیم

ساختار قدرت در خانواده: «قدرت» در خانواده، مفهومی چندبعدی است که به‌طور غیرمستقیم می‌تواند از طریق الگوهای تصمیم‌گیری که تعیین‌کننده میزان قدرت یک شخص است، اندازه‌گیری شود. ساختار خانواده: چگونگی و کم‌وکیف خانواده است؛ یعنی روابط درون خانواده، زمینه‌های ارزشی خانواده، تعداد افراد درون خانواده و نظایر آنها که در مجموع ساختار خانواده را تشکیل می‌دهند (شیخی، ۱۳۸۷: ۱۲) و منظور از «ساخت قدرت در خانواده» الگوی ساخت یافته تصمیم‌گیری در خانواده است (ساروخانی و امیر پناهی، ۱۳۸۵: ۴۰).

ساختار توزیع قدرت در خانواده (میزان دموکراتیک بودن) در این پژوهش در سه بعد زیر با ۳۳ گویه مورد توجه قرار گرفته است^۱: ۱. میزان تقارن در خانواده: منظور از تقارن الگوی مورد استفاده خانواده برای تصمیم‌گیری در مورد امور مهم و روزمره زندگی است که آن را به دو بخش عمده؛

۱. گویه‌های ساختار قدرت در خانواده در پیوست آورده شده است.

یعنی رابطه از نوع متقارن (اشتراک زن و شوهر در تصمیم‌گیری‌ها) و رابطه از نوع نامتقارن (تصمیم‌گیری یک‌سویه و نابرابرانه) تقسیم کرده‌اند. ۲. شیوه اعمال قدرت در خانواده (استراتژی برخورد یا میزان مجاب‌سازی از سوی شوهر و پذیرش آن از سوی زن): منظور این است که زن تصمیمات گرفته‌شده از سوی شوهر در مورد امور زندگی مشترک و استدلالات وی برای اتخاذ آن تصمیمات را می‌پذیرد یا خیر؟ ۳. حوزه و قلمرو قدرت زن و شوهر در خانواده: منظور از حوزه و قلمرو قدرت، حوزه تصمیم‌گیری و عمل هریک از زوجین در امور زندگی (امور اقتصادی، روابط اجتماعی و تعیین موالد) است.

برای سنجش ساختار قدرت در خانواده از پرسشنامه‌ای استفاده شد که مبنای آن پرسش‌نامه به‌کارگرفته‌شده توسط مهدوی و صبوری (۱۳۸۲) بود. پس از تهیه پرسشنامه مقدماتی و پیش‌آزمون، پرسش‌نامه نهایی تدوین شد. طیف مورد استفاده در این پرسشنامه از نوع لیکرت است.

۴. یافته‌های پژوهش

زنان متأهل مورد بررسی در تحقیق حاضر به لحاظ سن، بین ۱۶ تا ۶۳ سال با میانگین سنی ۳۸ سال قرار دارند و میانگین تعداد فرزندان ۲/۱۷ نفر برای هر خانواده است. از نظر سطح سواد ۴/۲ درصد بی‌سواد، ۱۹/۸ درصد ابتدایی، ۱۴/۱ درصد سیکل، ۲۳/۴ درصد دیپلم، ۱۰/۹ درصد فوق دیپلم، ۲۴/۲ درصد لیسانس، ۳/۴ درصد فوق لیسانس و بالاتر بودند. از نظر نوع فعالیت، ۲۸/۶ درصد دارای مشاغل دولتی، ۶ درصد مشاغل آزاد، ۶۴/۱ درصد خانه‌دار و ۱/۳ درصد دانشجو و بازنشسته بودند و از لحاظ درآمد، میانگین درآمد در بین زنان ۶۶۴ هزار تومان است. میانگین تعداد سال‌های زندگی مشترک، ۱۷ سال است که حداقل آن ۱ سال و حداکثر آن ۴۵ سال است. براساس میانگین فاصله سنی زوجین، مشخص شد که ۶/۹ از زنان مورد بررسی هم‌سن شوهر خود بوده‌اند، در ۸۸/۸ درصد موارد شوهر بزرگتر از زن و در ۴/۳ درصد موارد زن بزرگتر از شوهر خود بوده است. متغیر وابسته تحقیق ساختار

توزیع قدرت در خانواده با سه بعد است که آماره‌های توصیفی آن در جدول (۱) آورده شده است. این توضیح لازم است که توزیع مقادیر متغیرهای مورد بررسی نرمال بوده است.

جدول ۱- آماره‌های توصیفی شاخص ساختار قدرت در خانواده

متغیر وابسته	میانگین	انحراف استاندارد	میانگین بر اساس مقیاس ۰-۱۰۰
میزان تقارن در خانواده	۳۵/۸۹	۷/۸۷	۵۹/۷۵
میزان مجاب‌سازی از سوی شوهر	۴۴/۱۶	۱۰/۷	۴۹/۳۸
اشتراک عملی تصمیم‌گیری	۲۷/۳۷	۴/۳۹	۶۴/۰۴
شاخص ساختار قدرت در خانواده	۸/۷۱	۱۹/۱۴	۶۰/۲۳

به منظور فهم بهتر موضوع، شاخص‌های ساختار قدرت بر مبنای مقیاس صفر تا ۱۰۰ تنظیم شده‌اند، چنان‌که در بعد اول صد به معنای تقارن کامل است؛ یعنی اشتراک کامل در تصمیم‌گیری‌ها و صفر به معنی عدم تقارن؛ یعنی اقتدارگرایی یک‌طرفه است. میانگین مشاهده‌شده در طیف مذکور برای نمونه مورد بررسی در حدود ۵۹/۷۵ درصد برآورد شده است. در بعد دوم، نمره صفر به معنای اقتدارگرایی یک‌طرفه از سوی شوهر و پذیرش بدون چون‌وچرای آن از سوی زن (اجبار از جانب شوهر یا عدم توجه به نظرات زن) و نمره صد به معنای مجاب‌سازی از سوی شوهر و پذیرش آن از جانب زن است (ارایه دلایل منطقی از جانب شوهر و جلب رضایت زن). میانگین میزان مجاب‌سازی از سوی شوهر و پذیرش آن از سوی زن در خانواده‌های مورد بررسی برابر با ۴۹/۳۸ درصد و در حد متوسط است. در بعد سوم، نمره صد به معنای انجام مشارکتی کارهای مربوط به خانه و خانواده و نمره صفر، به معنی انجام امور به صورت یک‌جانبه توسط زن یا شوهر است که میانگین به‌دست‌آمده برای این شاخص در نمونه مورد مطالعه، ۶۴/۰۴ درصد است که در حد متوسط رو به بالا است. در بعد سوم، اگر جمع نمرات به‌دست‌آمده را در پاسخ به یک سؤال کلی تحت عنوان «آیا شوهرتان در امور مربوط به خانه و خانواده با شما همکاری می‌کند؟» بتوان

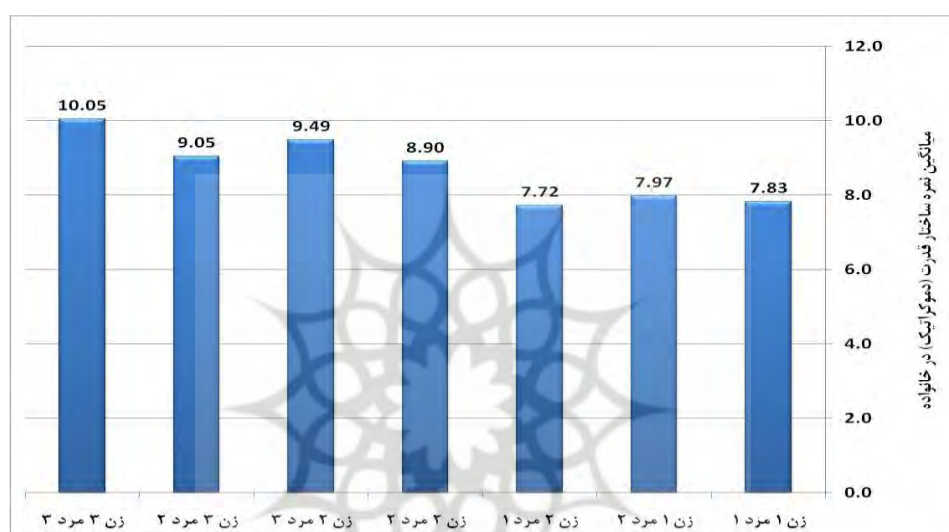
در نظر گرفت، میانگین به دست آمده بیانگر اشتراک عملی تصمیم‌گیری و همکاری زن و شوهر در خانه در حد متوسط رو به بالا است. در نهایت، میانگین شاخص ساختار قدرت که از ترکیب سه بعد بالا حاصل شده است ۶۰/۲۳ درصد به دست آمده است که چون نمره صد به معنی این است که زن و شوهر در انجام امور زندگی به نظرات یکدیگر احترام گذاشته و برای نظر و تصمیم نفر مقابل ارزش قایل هستند و تصمیمات به صورت مشترک گرفته می‌شود و صفر به معنی عدم پذیرش نظرات و تصمیمات طرف مقابل است، پس این میانگین نشان می‌دهد که میزان دموکراتیک بودن خانواده‌های شهر تبریز از نظر زنان کمی بیشتر از حد متوسط است.

جدول ۲- نتایج آزمون همبستگی پیرسون و اسپیرمن برای فرضیه‌های ۱ تا ۷

ساختار قدرت در خانواده و ابعاد آن				متغیرهای مستقل
ساختار قدرت در خانواده	اشتراک عملی در تصمیم‌گیری	میزان مجاب‌سازی	میزان تقارن روابط در خانواده	
۰/۳۶۷**	۰/۲۴۷**	۰/۳۰۳**	۰/۳۱۰**	تحصیلات زن
۰/۳۷۱**	۰/۲۰۵**	۰/۳۴۱**	۰/۳۰۶**	تحصیلات شوهر
۰/۲۶۷**	۰/۲۳۰**	۰/۲۱۵**	۰/۱۹۲**	درآمد زن
۰/۱۹۴**	۰/۱۱۸**	۰/۱۷۲**	۰/۱۸۴**	درآمد شوهر
-۰/۱۴۴**	-۰/۱۱۶*	-۰/۱۳۰*	-۰/۱۰۷*	فاصله سنی زوجین
-۰/۱۷۰**	-۰/۰۴۷	-۰/۱۶۴**	-۰/۲۰۰**	تعداد افراد خانواده
-۰/۱۷۱**	-۰/۰۷۸	-۰/۱۷۷**	-۰/۱۵۴**	تعداد سال‌های زندگی مشترک

نتایج به دست آمده از آزمون همبستگی اسپیرمن بیانگر تأیید فرضیه اول و دوم است و با بالا رفتن سطح تحصیلات زن و مرد در خانواده، میزان تقارن در ساختار قدرت خانواده بیشتر شده و از سوی سستی- بودن و اقتدارگرایی یک طرفه به سمت حالت دموکراتیک و مشارکتی بودن در تصمیم‌گیری‌ها گرایش پیدا می‌کند. با توجه به نتایج به دست آمده انتظار می‌رود خانواده‌هایی که زن و مرد هر دو تحصیلات

بالایی دارند، حالت دموکراتیک خانواده بیشتر باشد تا زمانی که تنها یکی از زوجین تحصیلات بالایی دارند یا زمانی که سطح تحصیلات زن و مرد پایین باشد. برای سنجش این موضوع ابتدا حالت‌های مختلف تحصیلات زن و مرد در خانواده را به ۹ طبقه تقسیم کرده و سپس فرضیه مطرح شده را مورد آزمون قرار داده و نتایج به دست آمده در شکل (۱)، فرضیه مورد نظر را تأیید می‌کند.



۱- زیر دیپلم ۲- دیپلم و فوق دیپلم ۳- لیسانس و بالاتر

شکل ۱- میانگین ساختار قدرت (دموکراتیک) در خانواده بر حسب میزان تحصیلات زن و شوهر

در این نمودار مشخص شد که متغیر تحصیلات مرد است که باعث دموکراتیک تر شدن ساختار قدرت در خانواده‌ها شده است و در خانواده‌هایی که میزان تحصیلات مردان بالاتر است، حتی اگر میزان تحصیلات زنان هم پایین باشد، باز هم مردان در تصمیم‌گیری‌های مهم از زنان نظرخواهی کرده و به نظرات آنها اهمیت می‌دهند که این نتیجه با مقایسه ستون (۳) (تحصیلات زن متوسط، تحصیلات مرد پایین) و ستون (۶) (تحصیلات زن بالا، تحصیلات مرد متوسط) با ستون (۲) (تحصیلات زن بالا، تحصیلات مرد متوسط) و ستون (۵) (تحصیلات زن متوسط، تحصیلات مرد بالا) بهتر می‌تواند بیانگر نتیجه به دست آمده باشد.

در خصوص فرضیه‌های ۳ و ۴ (درآمد زن و درآمد مرد و ارتباط آن با جایگاه زن در ساختار قدرت خانواده)، نتایج آزمون همبستگی پیرسون نشان داد که رابطه به دست آمده ۰/۲۶۷ درصد و ۰/۱۹۴ درصد در سطح خطای کوچکتر از ۰/۰۱ بوده‌اند و این به معنی تأیید این دو فرضیه است؛ به عبارتی، با بالا رفتن میزان درآمد زن و مرد در خانواده، سهم زنان در تصمیم‌گیری‌ها بیشتر می‌شود.

نتایج آزمون همبستگی اسپیرمن برای فرضیه‌های ۵ و ۶ و نتیجه ضریب همبستگی پیرسون برای فرضیه ۷ بیانگر رابطه معکوس و معنی‌دار بین متغیرهای ذکر شده با متغیر وابسته است؛ به این معنی که با افزایش فاصله سنی زوجین، تعداد افراد خانواده و تعداد سال‌های زندگی مشترک، ساختار خانواده از حالت دموکراتیک و مشارکتی بودن در تصمیم‌گیری‌ها خارج شده و به سوی سنتی بودن و اقتدارگرایی یک‌طرفه گرایش پیدا می‌کند.

جدول ۳- نتایج آزمون رابطه بین وضعیت اشتغال زنان و ساختار قدرت در خانواده

میزان دموکراتیک بودن خانواده‌ها				وضعیت اشتغال زن
سطح معناداری	درجه آزادی	نسبت T	میانگین	
۰/۰۰۰	۳۸۲	-۶/۴۹	۹/۳۳۷	شاغل
			۸/۱۶۵	غیر شاغل (خانه دار)

بر اساس میانگین جدول (۳) زنان شاغل نسبت به زنان خانه‌دار (غیر شاغل) در ساختار خانواده، جایگاه بالاتری دارند و این تفاوت میانگین -۶/۴۹- از لحاظ آماری در سطح ۰/۰۰۰ معنادار است.

جدول ۴- آزمون مقایسه میانگین‌های جایگاه زنان در ساختار قدرت در خانواده بر حسب نوع شغل مردان

میزان دموکراتیک بودن خانواده‌ها			وضعیت اشتغال مردان
سطح معناداری	نسبت F	میانگین	
۰/۰۳۵	۲/۹۰	۹/۱۱	مشاغل دولتی
		۸/۴۷	مشاغل آزاد
		۶/۹۴	بیکار
		۸/۸۴	سایر

نتایج آزمون تحلیل واریانس و تأیید نتیجه به دست آمده در آزمون مقایسه‌ای LSD، نشان می‌دهد که تفاوت میانگین بین مشاغل دولتی با آزاد به لحاظ آماری معنادار است؛ یعنی مردانی که مشاغل دولتی دارند و تحصیل کرده هستند، نسبت به مشاغل آزاد در تصمیم‌گیری‌های مهم خانواده با همسران خود مشورت کرده و ساختار خانواده‌هایشان به سوی ساختار دموکراتیک گرایش دارد.

• تحلیل رگرسیون

در تحلیل رگرسیون چندگانه، نه متغیر شامل: تحصیلات زن، تحصیلات شوهر، وضعیت اشتغال زن، نوع شغل شوهر، میزان درآمد زن، میزان درآمد شوهر، تعداد افراد خانواده، فاصله سنی زوجین، تعداد سال‌های زندگی مشترک وارد معادله شدند. نتایج نشان داد که متغیرهای تحصیلات شوهر، وضعیت اشتغال زنان و میزان درآمد شوهر به ترتیب با توجه به میزان اهمیتی که در تبیین متغیر وابسته داشته‌اند، وارد معادله رگرسیونی شده و سایر متغیرهای مستقل از معادله خارج شده‌اند. در مجموع، این متغیرها توانستند ۱۶/۲ درصد از واریانس متغیر وابسته را تبیین و توضیح دهند.

جدول ۵- معادله رگرسیون چندمتغیری عوامل مؤثر بر ساختار قدرت خانواده

مدل	ضرایب استاندارد نشده		ضرایب استاندارد شده	t	Sig
	B	Std. Error	Beta		
عدد ثابت	۶۷۵۷۱	۰/۳۲۵		۲۰/۲۴	۰/۰۰۰
تحصیلات مرد	۰/۳۹۸	۰/۰۷۹	۰/۲۷۶	۵/۰۴	۰/۰۰۰
وضعیت اشتغال زنان	۰/۸۵۶	۰/۲۷۳	۰/۱۷۲	۳/۱۳	/۰۰۲
میزان درآمد مردان	۰/۰۰۶	۰/۰۰۳	۰/۱۰۵	۲/۲۳	۰/۰۲۶

براساس ضرایب بتاها از بین سه متغیر مستقل (تحصیلات مردان، وضعیت اشتغال زنان و میزان درآمد مردان)، متغیر تحصیلات مردان با ضریب بتای ۰/۲۷۶ درصد بیشترین تأثیر را در موازنه قدرت در

۱. تفاوت میانگین بین مشاغل دولتی و آزاد ۰/۶۴۵ در سطح معناداری ۰/۰۱۲ به دست آمده است.

خانواده به نفع زنان داشته و عمده جایگاه زنان در ساختار قدرت بیش از آنکه تحت تأثیر تحصیلات و درآمد خودشان باشد، تحت تأثیر تحصیلات و درآمد شوهران آنها بوده است.

۵. نتیجه و پیشنهادها

هدف مقاله حاضر مطالعه وضعیت جایگاه زنان تهریزی در ساختار قدرت خانواده و بررسی برخی از عوامل مؤثر بر آن با استفاده از نظریه «منابع» است. ارتباط معنی‌دار حاصل بین متغیر تحصیلات زنان با ساختار قدرت در خانواده و ابعاد آن بیانگر آنست که هرچه سطح تحصیلات زنان در جامعه بالاتر رود، الگوهای سنتی ساختار اقتدارگرایانه در خانواده‌ها کمرنگ‌تر می‌شود و تغییر در شرایط زنان که مهم‌ترین آن، بالارفتن سطح تحصیلات آنها است، سبب می‌شود تا آنها شرایط خانوادگی را به نفع خود تغییر دهند (مختاری و کردی پور، ۱۳۹۱: ۱۵۸). تأثیر تحصیلات زنان بر ساختار قدرت خانواده در تحقیقات پیشین از جمله تحقیقات گروسی (۱۳۸۷)، منصوریان و قادری (۱۳۸۱)، مهدوی و صبوری (۱۳۸۲) نیز تأیید شده است. از سوی دیگر، با بالارفتن سطح تحصیلات مردان، میزان دموکراتیک‌شدن خانواده بیشتر می‌شود. افزایش سواد موجب تغییر نگرش مردان نسبت به الگوهای سنتی رفتار می‌شود و این موضوع در این پژوهش نیز تأیید شده است. با دقت در نتایج جدول (۴) مشاهده می‌شود که میزان همبستگی بین تحصیلات مردان و ساختار قدرت در خانواده از بقیه متغیرها بیشتر است (۰/۳۷۱ درصد). همچنین، نتایج حاصل از رابطه بین متغیر نوع شغل مردان و ساختار قدرت نشان می‌دهد مردانی دارای مشاغل و تحصیل کرده، در تصمیم‌گیری‌های مهم خانواده، بیشتر با همسران خود مشورت کرده و ساختار خانواده‌هایشان به سوی دموکراسی گرایش دارد که با انجام تحلیل رگرسیون و ترسیم شکل (۱) مشخص شد که از بین متغیرهای مستقل آن متغیری که بیشترین سهم را در تبیین مشارکتی‌شدن الگوی تصمیم‌گیری داشته است، متغیر تحصیلات مردان است.

نتیجه حاصل در مورد رابطه تحصیلات مردان و جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده با نتایج تحقیقات بلاد و ولف، مغایر و با نظریه رادمن (نظریه منابع در زمینه فرهنگی) منطبق است؛ به این معنی که با افزایش میزان تحصیلات شوهر بر خلاف نظریه بلاد و ولف، در هنجارهای مردسالارانه

تعدیل می‌شود و بر این اساس ضروری است در پژوهش‌های بعدی، به زمینه‌های فرهنگی جامعه مورد مطالعه توجه ویژه شود.

معنی‌دار شدن رابطه بین متغیر درآمد زنان و تغییر ساختار قدرت خانواده به سمت مشارکتی شدن تصمیم‌ها مؤید آن است که داشتن درآمد برای زنان به‌عنوان یکی از منابع ارزشمند باعث افزایش قدرت زنان در خانواده می‌شود، هرچند که میزان آن درآمد در حد پایینی باشد. افزایش منابع قدرت‌آور؛ مانند اشتغال و درآمد در بین زنان، وضعیت ایشان را در روابط خانوادگی بهبود می‌بخشد و این فرآیند با کم‌رنگ شدن ایدئولوژی جنسیت‌گرا، سرعت بیشتری می‌گیرد (حسینیان، کرمی و امینی، ۱۳۹۱: ۶۰۰).

بر طبق نظریه منابع، داشتن منابع باارزش باعث قدرت بیشتر فرد در خانواده می‌شود و اشتغال زنان را می‌توان یکی از منابع دانست که سبب افزایش قدرت و نفوذ زنان و ارتقای جایگاه آن‌ها در جامعه می‌شود، به‌ویژه آنکه زنان شاغل به دلیل استقلال مالی در مقایسه با زنان خانه‌دار از قدرت تصمیم‌گیری بیشتری در خانواده برخوردار هستند؛ به عبارتی، ساخت قدرت در خانواده زنان شاغل نسبت به زنانی که شاغل نیستند، دموکراتیک‌تر است (عنایت و دسترنج، ۱۳۸۹: ۱۱۶)، این در پژوهش حاضر نیز تأیید شده و در خانواده‌هایی که زنان شاغل هستند، بیشتر تصمیم‌گیری‌ها به صورت مشترک و توافقی انجام می‌شود. از طرف دیگر، شاغل بودن زنان در یک محیط اجتماعی، به‌طور کلی زمینه همکاری میان اعضای آن مجموعه را فراهم می‌کند، اگر این تعامل بر اساس هنجارهای مشترک و حس اعتماد متقابل شکل بگیرد، نوعی سرمایه اجتماعی حاصل می‌شود؛ از این‌رو، اشتغال با فراهم کردن سرمایه اجتماعی باعث ایجاد اعتماد به نفس بیشتر در زنان می‌شود.

ضعیف بودن رابطه بین متغیر درآمد مردان و ساختار قدرت در خانواده (۰/۱۹۴ درصد) نشان می‌دهد که میزان درآمد مردان به‌تنهایی نمی‌تواند تأثیر زیادی بر دموکراتیک‌تر شدن خانواده‌ها داشته باشد؛ اما اگر با بالا رفتن سطح تحصیلات در آن‌ها همراه باشد، باعث مشارکتی بودن تصمیم‌گیری‌ها می‌شود. این نتیجه در تحلیل رگرسیون نیز تأیید شده است و نشان می‌دهد داشتن درآمد زیاد به‌تنهایی باعث تغییر در نگرش افراد نمی‌شود.

معکوس بودن رابطه بین متغیر تعداد افراد خانواده (۰/۱۷۲- درصد) و سال‌های زندگی مشترک (۰/۱۷۰- درصد) با متغیر وابسته نشان می‌دهد هرچه بر تعداد فرزندان افزوده شود و سال‌های زندگی

مشترک بیشتر شود، ساختار خانواده به سوی سستی بودن و عدم دخالت زن در امور مهم خانواده گرایش پیدا می‌کند^۱. نتایج به‌دست‌آمده در تحقیق مهدوی و صبوری (۱۳۸۲) نیز رابطه به‌دست‌آمده بین دو متغیر تعداد افراد خانواده و ساختار قدرت را تأیید می‌کند و بیانگر این مطلب است که در خانواده‌هایی که تعداد اعضای بیشتری دارند، ساختار قدرت کمتر دموکراتیک است. رابطه معکوس و معنادار بین فاصله سنی زوجین (۰/۱۴۴- درصد) و متغیر وابسته نیز نشان می‌دهد هر چه فاصله سنی بیشتر شود، ساختار خانواده به سوی سستی بودن گرایش پیدا می‌کند که این نتیجه در تحقیق کشاورزیا (۱۳۸۴) نیز به دست آمده است.

با توجه به نتایج پیشنهاد می‌شود:

- نسبت به سوادآموزی و تحصیل دختران و پسران دقت و توجه بیشتری مبذول شود؛ زیرا با افزایش آگاهی که از کانال تحصیل به دست می‌آید، گرایش‌های سستی مردسالاری صرف در بین مردان کاهش می‌یابد و با ایجاد و افزایش اعتماد به نفس در زنان، باورهای کلیشه‌ای در مورد نقش زنان در خانواده و به تناسب آن در جامعه سست می‌شود.
- داشتن درآمد برای زنان هرچند به مقدار کم، پشتوانه لازم را برای ابراز وجود زنان در تصمیم‌گیری‌های مهم خانواده فراهم می‌کند؛ بنابراین، مسؤولان می‌توانند با فراهم کردن امکانات لازم برای مشاغل هرچند ساده، زمینه‌های داشتن درآمد و استقلال نسبی مادی را برای زنان ایجاد کنند.

کتاب‌نامه

۱. اعزازی، ش. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر. چاپ هفتم. تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.
۲. حسینیان، س؛ کرمی، ا؛ امینی، م. (۱۳۹۱). بررسی مقایسه‌ای عوامل مؤثر بر ساختار قدرت در بین خانواده‌های زنان شاغل و غیرشاغل. کتاب *اندیشه‌های راهبردی زن و خانواده* مجلد دوم. تهران: انتشارات پیام عدالت. صص ۶۱۴-۵۸۸.

۱. با کنترل متغیرها از طریق همبستگی تفکیکی مشخص شد که در نتایج به‌دست‌آمده عوامل دیگری نیز چون سن زن و شوهر در هنگام ازدواج در نتایج به‌دست‌آمده مداخله دارند و نتایج به‌دست‌آمده می‌تواند ناشی از تفاوت‌های نسلی باشد تا صرف داشتن تعداد فرزندان زیاد.

۳. ساروخانی، ب؛ امیرپناهی، م. (۱۳۸۵). ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی. پژوهش زنان. دوره ۴. شماره ۳. پاییز. صص ۶۰-۳۱.
۴. سگالن، م. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی تاریخی خانواده. چاپ پنجم. ترجمه حمید الیاسی. تهران: نشر مرکز.
۵. شیخی، م.ت. (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی زنان و خانواده. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. علی بابایی، ی؛ باینگانی، ب. (۱۳۹۰). «بررسی تأثیر اشکال سرمایه بر رضایت از زندگی، مطالعه جوانان شهرستان پاوه. فصل‌نامه پژوهش اجتماعی. سال چهارم. شماره ۱۲. پاییز. صص ۳۶-۱۷.
۷. عنایت، ح؛ دسترنج، م. (۱۳۸۹). مطالعه ساختار قدرت در خانواده، مطالعه موردی: شهر لار. زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان). دوره ۸ شماره ۱. بهار. صص ۱۰۷-۱۲۴.
۸. کشاورزینیا، ف. (۱۳۸۴). بررسی عوامل مؤثر بر شیوه اعمال قدرت زنان در خانواده، مورد: زنان متأهل شهر رشت. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته مطالعات زنان. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.
۹. گروسی، س. (۱۳۸۷). بررسی ساختار قدرت در خانواده‌های شهرستان کرمان. مطالعات زنان. سال ۶. شماره ۱۷. پاییز. صص ۲۶-۷.
۱۰. مختاری، م؛ کردی پور، م. (۱۳۹۱). بررسی ساختار قدرت در خانواده‌ها بر حسب برخی ویژگی‌های فرهنگی در خانواده، مورد مطالعه: زنان متأهل شهر آبدانان. فصل‌نامه فرهنگی- تربیتی زنان و خانواده. سال هفتم. شماره بیستم. پاییز. صص ۱۶۳-۱۳۳.
۱۱. منصوریان، م. ک؛ قادری، ف. (۱۳۸۱). عوامل مؤثر بر ساخت قدرت در خانواده، مورد: شهر شیراز. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان). شماره ۳۰ و ۳۱. پاییز و زمستان. صص ۲۹۴-۲۶۹.
۱۲. مهدوی، م. ص؛ صبوری خسروشاهی، ح. (۱۳۸۲). بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده. مطالعات زنان. سال اول. شماره ۲. تابستان و پاییز. صص ۶۷-۲۸.
۱۳. مهدوی، م. ص؛ هاشمی، ک. (۱۳۸۹). بررسی جامعه‌شناختی تأثیر تحصیلات زنان بر ارتباطات انسانی در خانواده. پژوهش‌نامه علوم اجتماعی. سال چهارم. شماره چهارم. زمستان. صص ۸۱-۵۵.
۱۴. مهدی زاده، ش؛ صالحی، ن. (۱۳۸۶). عوامل مؤثر بر روابط زوجین در خانواده‌های روستایی استان تهران. پژوهش زنان. دوره ۵. شماره ۳. زمستان. صص ۱۹۵-۱۶۹.
۱۵. یزدی، م؛ حسینی حسین آباد، ف. (۱۳۸۷). رابطه ساختار قدرت در خانواده با هوش هیجانی زنان. فصل-نامه مطالعات جوانان. سال ۵. شماره ۱۲. بهار. صص ۱۷۰-۱۵۷.

16. Bates, A., Bader, D., & Menken, F. (2003). *Family structure, power-control theory and deviance*. *Western Criminology Review*, 4(3), 170-190.
17. Rodman, H. (1967). Marital power in France, Greece, Yugoslavia, and U.S.A: Cross national discussion. *Journal of Marriage and the Family*, 29(2), 320-324.
18. Sidanius, J., & Pena, Y. (2001). *The gendered nature of family structure and group-based anti-egalitarianism: A cross national analysis*. *The Journal of Social Psychology*, 143(2), 243-51.
19. Tshesane, M. (2001). *Women abuse in the family context: An ethological approach*, *Crime Research in South Africa*, 3(3), 1-8.

